



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه شصت و یکم؛ شنبه ۱۳۹۴/۱۲/۱۵

ادله شیخ رحمته برای اثبات صحت عقد فضولی ملحق به اجازه

۱. تمسک به اطلاقات و عمومات

اولین دلیلی که مرحوم شیخ رحمته برای تصحیح عقد فضولی ملحق به اجازه‌ی مالک اقامه می‌کند، تمسک به عمومات و اطلاقات صحت است، به این بیان که «أوفوا بالعقود»، «أحل الله البيع» و «تجارة عن تراض منكم» اطلاق دارد و شامل هر عقدی می‌شود، مگر عقدی که اصلاً همراه اذن مالک نباشد؛ نه سابقاً و نه لاحقاً، [و در ما نحن فيه چون «عقد، بیع و تجارت» صادق است و با اجازه، منسوب به مالک می‌شود - یعنی هر چند عقد ابتداءً منسوب به مالک نیست اما به واسطه‌ی اجازه، استدامةً منسوب به مالک می‌شود - لذا با تمسک به عمومات و اطلاقات، حکم به صحت عقد بعد از الحاق اجازه‌ی مالک می‌شود. مقصود از استدلال مشهور هم که گفته‌اند «انه عقد صدر عن أهله في محله» همین مطلبی است که اشاره کردیم.]

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۴۹:

و المشهور: الصحة... لعموم أدلة البيع والعقود؛ لأنّ خلوه عن إذن المالك لا يوجب سلب اسم العقد والبيع عنه، و اشتراط ترتب الأثر بالرضا و توقّفه عليه أيضاً لا مجال لإنكاره، فلم يبق الكلام إلّا في اشتراط سبق الإذن، و حيث لا دليل عليه فمقتضى الإطلاقات عدمه، و مرجع ذلك كلّه إلى عموم «حلّ البيع» و «وجوب الوفاء بالعقد»، خرج منه العارى عن الإذن و الإجازة معاً، و لم يعلم خروج ما فقد الإذن و لحقه الإجازة.

و إلى ما ذكرنا يرجع استدلالهم: بأنّه عقد صدر عن أهله في محله.

فما ذكره في غاية المراد: من أنّه من باب المصادر، لم أتحقّق وجهه؛ لأنّ كون العاقد أهلاً للعقد من حيث أنّه بالغ عاقل لا كلام فيه، و كذا كون المبيع قابلاً للبيع، فليس محلّ الكلام إلّا خلوه العقد عن مقارنة إذن المالك، و هو مدفوع بالأصل، و لعلّ مراد الشهيد: أنّ الكلام في أهليّة العاقد، و يكفى في إثباتها العموم المتقدّم.

عرض می‌کنیم وقتی به عرف عقلاء مراجعه می‌کنیم، معلوم می‌شود این استدلال شیخ رحمته‌الله هم در سطح کلان و هم در سطح خرد صحیح است. در سطح انفرادی مثل این‌که مغازه داری کسی را درب مغازه می‌گذارد بدون این‌که حق فروش به او بدهد، اما آن فرد می‌بیند چون مشتری خوبی پیدا شده و به قیمت بالایی می‌خرد، جنس را به او می‌فروشد و می‌گوید مثلاً دو ساعت دیگر تحویل می‌دهم، بعد که صاحب مغازه آمد به او می‌گوید چنین بیعی را منعقد کرده‌ام. اگر مالک بیع را قبول کند و اجازه دهد، عقلاء بیع را منتسب به او می‌دانند، در نتیجه اطلاقات و عمومات صحّت شاملش شده و باید ملتزم به عقد باشد.

مثال واضح‌تر که در جامعه هم رواج دارد این‌که مثلاً زید قصد فروش منزلش را دارد و فلان بنگاهدار از قصد او مطلع می‌شود و بدون این‌که از او اذن بگیرد، منزلش را به دیگری به قیمت مناسبی می‌فروشد و حتی قرارداد را هم امضاء می‌کنند، سپس نزد زید آمده و می‌گوید منزل تو را به فلان قیمت فروختم، در این‌جا اگر زید عقد را اجازه کند، عقلاء عقد را منتسب به او می‌دانند. البته این‌که گفتیم مالک قصد فروش داشته، برای تقریب به ذهن بود، وگرنه قصد فروش هم شرط لازمی نیست.

در سطح کلان نیز چنین عقود رایج بین عقلاست؛ مثلاً در قراردادهای بین‌المللی - چه در زمینه‌ی اقتصادی، نظامی، سیاسی و ... - دو یا چند دولت یا مؤسسه، قراردادی را تهیه و امضاء می‌کنند، سپس به سایر کشورها یا مؤسسات می‌گویند هر کسی موافق است و می‌خواهد طرف قرارداد باشد، مثلاً در سازمان ملل این قرارداد را امضاء کند، که هر دولت یا مؤسسه‌ای که ملحق شود، استدامه‌ی طرف قرارداد می‌شود، هرچند ابتداءً قرارداد منسوب به او نباشد. البته این مثال با بیع فضولی مقداری متفاوت است؛ زیرا در بیع فضولی اصلاً قبل از اجازه‌ی مالک، عقد صحیح منعقد نشده است، بر خلاف مثال مذکور که قرارداد صحیح بین دو یا چند کشور یا مؤسسه منعقد شده و بعد سایر دولت‌ها ملحق به آن می‌شوند. اما در جهت مورد نظر ما که اگر عقدی قابلیت الحاق را داشته باشد، هر کسی که به آن عقد ملحق شود و آن را امضاء کند عقد منتسب به او هم می‌شود، تفاوتی وجود ندارد و نهایت با قول به نقل سازگار است.

و حتی ممکن است افرادی این قراردادهای بین‌المللی را تهیه کنند که خودشان اصلاً طرف نباشند و فضولتاً اسم برخی کشورها را در آن بنویسند و یا به آن‌ها پیشنهاد دهند که اگر قبول دارند، ملحق شوند، در این‌جا هم بعد از این‌که آن کشورها پذیرفتند، قرارداد به آن‌ها هم نسبت داده می‌شود استدامه‌ی، ولو ابتداءً

۲. و حتی در برخی موارد ثمن معامله را هم تحویل می‌گیرند با این‌که حق چنین کاری را ندارند؛ زیرا تصرف در ملک غیر بوده که حرام است. به هر حال مقصود این است که چنین معاملاتی در نزد عقلا رواج دارد و بعضی مواقع عقودی که افراد دلال منعقد می‌کنند، از این باب است.

منتسب به آنها نباشد و چه بسا آثاری بر آن مترتب باشد که مربوط به تاریخ قبل از الحاق است حتی به نحو کشف.

و فرضاً بپذیریم ظهور ادله در این است که مقارن حدوث، عقد باید منتسب به مالک باشد نه این که بعد از تحقق اضافی به مالک پیدا کند، می‌گوییم: می‌توان با تمسک به سیره‌ی عقلائیة حکم به صحّت کرد؛ زیرا سیره‌ی عقلائیة بر این جاری است که اگر کسی به جدّ مال دیگری را برای مالک بفروشد و بعداً مالک عقد را امضاء کند، عقد منتسب به مالک بوده و باید به آن عمل کند، و چون در طول زمان این سیره بوده و در مرأی و منظر معصوم علیه السلام نیز بوده است و از آن ردعی نشده، پس حجت است. بنابراین حتی اگر عقد فضولی ملحق به اجازه‌ی مالک، مشمول عمومات و اطلاعات صحّت نباشد، با تمسک به سیره‌ی عقلائیة غیر مردوعه می‌توان حکم به صحّت کرد. از حیث کشف و نقل إن شاء الله بعداً سخن خواهیم گفت.

۲. تمسک به روایت عروه‌ی بارقی

دومین دلیلی که برای اثبات صحّت عقد فضولی بعد از الحاق اجازه‌ی مالک اقامه شده، تمسک به روایت عروه‌ی بارقی است. مرحوم شیخ رحمته الله می‌فرماید: استدلال به این روایت برای اثبات مدعا، مشهور بین فقهاست.

این روایت از طریق عامه نقل شده و از طریق شیعه و در مصادر اصلی روایی شیعه نقل نشده است، و آنچه نقل شده یا بی‌سند است که معلوم است به عامه می‌رسد و یا این که تصریح کرده‌اند از کتب عامه أخذ کرده‌اند، اما کثیراً ما در کتب فقهی شیعه به آن استدلال شده است. این روایت فراوان در کتب عامه نقل شده است، از جمله در سنن ترمذی آمده است:

... عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ قَالَ: دَفَعَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِينَارًا لِأَشْتَرِي لَهُ شَاةً فَأَشْتَرَيْتُ لَهُ شَاتَيْنِ
فَبِعْتُ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ وَجِئْتُ بِالشَّاةِ وَالدِّينَارِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ لَهُ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ فَقَالَ لَهُ
بَارِكَ اللَّهُ لَكَ فِي صَفْقَةِ يَمِينِكَ^۴.

۳. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۵۱:

و قد اشتهر الاستدلال عليه بقضية عروة البارقي، حيث دفع إليه النبي صلى الله عليه وآله و سلم ديناراً، و قال له: «اشترينا به شاة للأضحية» فاشترى به شاتين، ثم باع أحدهما في الطريق بدينار، فأتى النبي صلى الله عليه وآله و سلم بالشاة و الدينار، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: «بارك الله لك في صفقة يمينك»، فإن بيعه وقع فضولاً و إن وجهنا شراءه على وجه يخرج عن الفضولي.

۴. «صفقة يمين» به معنای دست زدن است؛ در گذشته وقتی که معامله انجام می‌شد، به نشانه‌ی اتمام معامله و لزوم آن، هر یک از

عروهی باری می گوید رسول گرامی اسلام ﷺ دیناری به من داد تا گوسفندی برای حضرت بخرم^۶ و من دو گوسفند خریدم. سپس یک گوسفند را به یک دینار فروختم و با گوسفند و یک دینار، خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیدم و قضیه را برای حضرت تعریف کردم. حضرت فرمودند: خداوند برکت قرار بدهد در معامله‌ی تو.

در وجه استدلال به این روایت گفته‌اند که عروه حداقل دو معامله‌ی فضولی انجام داده بود؛ یکی این که ظاهر روایت این است که حضرت به او فرمودند یک گوسفند خریداری کند «اشتر لنا شاة»، اما عروه دو گوسفند خریداری کرد، پس شراء او فضولی بوده است. دومین معامله‌ی فضولی آن است که عروه یکی از دو گوسفند را - که اگر بیع اول صحیح باشد گوسفند مال حضرت بوده، و الا مال شخص دیگر است - به یک دینار فروخته که این بیع هم فضولی است، علاوه آن که ثمن را هم اخذ کرده که حق آن را نداشته

متباین دست خود را به دست یگری می‌زد. بعداً این عمل کنایه از معامله شد.

✓ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۳۴۳:

صَفَّقْتُهُ عَلَى رَأْسِهِ (صَفَّقًا) مِنْ بَابِ ضَرْبٍ ضَرْبُهُ بِالْيَدِ وَ (صَفَّقْتُ) لَهُ بِالْبَيْعَةِ (صَفَّقًا) أَيْضًا ضَرَبْتُ بِيَدِي عَلَى يَدِهِ وَ كَانَتْ الْعَرَبُ إِذَا وَجَبَ الْبَيْعُ ضَرَبَ أَحَدُهُمَا يَدَهُ عَلَى يَدِ صَاحِبِهِ ثُمَّ اسْتَعْمَلَتِ (الصَّفَقَةَ) فِي الْعَقْدِ فَقِيلَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي (صَفَقَةِ) يَمِينِكَ قَالَ الْأَزْهَرِيُّ وَ تَكُونُ (الصَّفَقَةُ) لِلْبَائِعِ وَ الْمُشْتَرِي.

✓ الصحاح، ج ۴، ص ۱۵۰۷:

وَ صَفَّقْتُ لَهُ بِالْبَيْعِ وَ الْبَيْعَةُ صَفَّقًا، أَيْ ضَرَبْتُ يَدِي عَلَى يَدِهِ.

✓ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۰۰:

وَ صَفَّقَ يَدَهُ بِالْبَيْعَةِ وَ الْبَيْعِ وَ عَلَى يَدِهِ صَفَّقًا: ضَرْبُ بِيَدِهِ عَلَى يَدِهِ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ وَجُوبِ الْبَيْعِ، وَ الْاسْمُ مِنْهَا الصَّفَقُ وَ الصَّفَقِيُّ؛ حِكَاةُ سَبِيبِيهِ اسْمًا؛ قَالَ السِّرَافِيُّ: يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنَ صَفَقِ الْكُفِّ عَلَى الْأُخْرَى، وَ هُوَ التَّصْفَاقُ يَذْهَبُ بِهِ إِلَى التَّكْثِيرِ؛ قَالَ سَبِيبِيهِ: هَذَا بَابٌ مَا يَكْتَسِرُ فِيهِ الْمَصْدَرُ مِنْ فَعَلْتَ فَتُلْحِقُ الزَّوَادَ وَ تَبْنِيهِ بِنَاءِ آخِرٍ، كَمَا أَنْكَ قَلْتَ فِي فَعَلْتَ فَعَلْتَ حِينَ كَثُرَتْ الْفِعْلُ ثُمَّ ذَكَرْتَ الْمَصَادِرَ الَّتِي جَاءَتْ عَلَى التَّفْعَالِ كَالتَّصْفَاقِ وَ أَخَوَاتِهَا، قَالَ: وَ لَيْسَ هُوَ مَصْدَرُ فَعَلْتَ وَ لَكِنْ لَمَّا أُرِدْتَ التَّكْثِيرَ بَنَيْتَ الْمَصْدَرَ عَلَى هَذَا كَمَا بَنَيْتَ فَعَلْتَ عَلَى فَعَلْتَ، وَ تَصَافَقَ الْقَوْمُ عِنْدَ الْبَيْعَةِ. وَ يُقَالُ: رَبِحْتَ صَفَقَتَكَ، لِلشَّرَاءِ، وَ صَفَقَةٌ رَابِحَةٌ وَ صَفَقَةٌ خَاسِرَةٌ. وَ صَفَّقْتُ لَهُ بِالْبَيْعِ وَ الْبَيْعَةُ صَفَّقًا أَيْ ضَرَبْتُ يَدِي عَلَى يَدِهِ. وَ فِي حَدِيثِ ابْنِ مَسْعُودٍ: صَفَّقَتَانِ فِي صَفَقَةٍ رِبَاً؛ أَرَادَ بَيْعَتَانِ فِي بَيْعَةٍ، وَ هُوَ مِثْلُ حَدِيثِ بَيْعَتَيْنِ فِي بَيْعَةٍ وَ هُوَ مَذْكَورٌ فِي مَوْضِعِهِ، وَ هُوَ عَلَى وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنْ يَقُولَ الْبَائِعُ لِلْمُشْتَرِي بَعْتُكَ عِدَى هَذَا بِمِائَةِ دَرَاهِمٍ عَلَى أَنْ تَشْتَرِيَ مِنِّي هَذَا الثَّوْبَ بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ، وَ الْوَجْهَ الثَّانِي أَنْ يَقُولَ بَعْتُكَ هَذَا الثَّوْبَ بِعَشْرِينَ دَرَاهِمًا عَلَى أَنْ تَبِيعَنِي سِلْعَةً بَعِينَهَا بِكَذَا وَ كَذَا دَرَاهِمًا، وَ إِنَّمَا قِيلَ لِلْبَيْعَةِ صَفَقَةٌ لِأَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا تَبَاعَعُوا تَصَافَقُوا بِالْأَيْدِي. وَ يُقَالُ: إِنَّهُ لَمُبَارَكُ الصَّفَقَةِ أَيْ لَا يَشْتَرِي شَيْئًا إِلَّا رَجَحَ فِيهِ؛ وَ قَدْ اشْتَرَيْتَ الْيَوْمَ صَفَقَةً صَالِحَةً. وَ الصَّفَقَةُ تَكُونُ لِلْبَائِعِ وَ الْمُشْتَرِي.

۵. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۸:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ الدَّارِمِيُّ حَدَّثَنَا حَبَّانُ حَدَّثَنَا هَارُونُ الْأَعْوَرُ الْمُقْرِي حَدَّثَنَا الزُّبَيْرُ بْنُ الْخُرَيْبِ عَنْ أَبِي لَبِيدٍ عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ قَالَ: دَفَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دِينَارًا لَأَشْتَرِيَ لَهُ شَاةً فَأَشْتَرَيْتُ لَهُ شَاتَيْنِ فَبَعْتُ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ وَجِئْتُ بِالشَّاةِ وَالدِّينَارِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرَ لَهُ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ فَقَالَ لَهُ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي صَفَقَةِ يَمِينِكَ فَكَانَ يُخْرَجُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى كُنَاسَةِ الْكُوفَةِ فَيُرِيحُ الرَّبِيعَ الْعَظِيمَ فَكَانَ مِنْ أَكْثَرِ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَالًا.

۶. در بعض نقل‌ها آمده است که حضرت فرمودند گوسفندی برای اضحیه بخر «اشتر لنا شاة للأضحیه»

است. پس عروه مرتكب دو معامله‌ی فضولى شده است.

عده‌ای^۷ گفته‌اند فقط بيع عروه فضولى است ولى شراء او فضولى نمى‌باشد، و براى اثبات اين مطلب

۷. منية الطالب فى حاشية المكاسب، ج ۱، ص ۲۱۳:

قد ظهر ممّا ذكرنا فى تقريب الاستدلال بالعمومات أن عقد الفضولى صحيح بمقتضى الأدلة العامة و القواعد الكلية فالاستدلال لصحته بالأدلة الخاصة إنّما هو لمزيد إتقان فلو نوقش فيها بما ذكر فى كلمات الأصحاب رضوان الله تعالى عليهم فلا يضرّ بالقول بالصحة فمن الأدلة الخاصة قضية عروه و الظاهر أن محلّ الاستدلال بها إنّما هو فى بيعه لا فى شرائه لأنّه مسوق بالإذن الفحوى حيث إنّ إذنه صلى الله عليه و آله له بشراء شاة بدينار يقتضى إذنه و رضاه بشراء شاتين بهذا المبلغ بطريق أولى.

۷ كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۱۴۳:

و كيف كان: فالمحتمل من قوله (صلى الله عليه و آله و سلم) فى رواية عروه فاشتر لنا شاة أنّ المراد اشتراء جنس الشاة- و لو متعدده بدينار.

أو اشتراء شاة تساوى قيمتها ديناراً؛ أى تكون صحيحة سميئة مساوية للدينار.

أو اشتراء شاة بتمام الدينار، لا من باب تعلّق غرضه بوحدها كما فى الاحتمال المتقدم، بل لاحتمال أنّ قيمتها كذلك.

أو اشتراء شاة واحدة ببعض الدينار أو كلّه، و كان غرضه اشتراء شاة واحدة، لا مساواة قيمتها للدينار، و إعطاء دينار واحد؛ لعدم احتمال زيادة قيمة الشاة عليه، و ما عدا الاحتمال الأخير خلاف ظاهرها.

لكن على الأول: لا يكون الشراء فضولياً.

و على الثانى: فضولياً.

و على الثالث: لا يبعد عدم الفضولية؛ لدلالة الكلام بالفحوى على الإذن فى شرائهما.

و على الرابع الذى هو الظاهر: فإن اشتراهما تدريجاً وقع الأول غير فضولى، و الثانى فضولياً، لكنّه خلاف الظاهر.

و إن اشتراهما صفقة واحدة كما هو الظاهر، تحتمل الفضولية بالنسبة إلى واحدة غير معيّنة، و عدمها فى واحدة كذلك، بناءً على صحة مملوكية الشيء المرّد واقعاً، كما التزم الفقهاء بأمثاله، أو بناءً على حصول الملكية بعد الإجازة حتّى فى غير الفضولى؛ أخذاً بأدلة إنفاذ العقود بقدر الممكن، و الالتزام بتوقّف تأثيرها فى حصول الملكية على ما يرفع به الإبهام.

و لو فرض عدم الإجازة، يرجع إلى القرعة بين المالك الأول و الثانى، فتكون القرعة - بحكم العقل متمماً للسبب، و هذا أقوى الاحتمالات لو صحّ ما ذكرناه من عدم الإشكال أو رفعه على فرضه.

و أمّا احتمال الصحة الفعلية بالنسبة إليهما، أو الصحة بنحو الإشاعة، أو صحة أحدهما المعين فعلاً، و فضولية الآخر كذلك، فلا سبيل إليها.

نعم، لو بطل الاحتمال المتقدم لا مجال إلا لاحتمال آخر، و هو فضوليتهما معاً؛ لعدم الطريق إلى التصحيح، و عدم وجه للبطلان مطلقاً؛ أى عدم صلوح لحوق الإجازة به، فلا محيص من القول بالصحة مع لحوق الإجازة، و بالفساد فيهما مع عدمه.

ثمّ على فرض كون شرائهما أو شراء إحداهما فضولياً، و بيع إحداهما كذلك، لا يمكن تصحيحهما بإجازة واحدة عرضاً؛ لأنّ إجازة المعاملة الثانية إنّما تصحّ و توجب خروج الشاة عن ملك النبى (صلى الله عليه و آله و سلم)، لو صارت الشاة بإجازة الشراء ملكاً له، فالإجازة الواحدة لا تصلح لدخول الشاة فى ملكه، ثمّ خروجها عن ملكه.

و هذا نظير ما يقال فى تكرار تكبيرة الإحرام: من أنّ التكبيرة الثانية لا يمكن أن تكون مخرجة من الصلاة التى بيده، و مدخلة فى صلاة أخرى؛ لأنّ الدخول فى الثانية مترتب على الخروج من الاولى.

إلا أن يقال فى المقام: إنّ الإجازة المستفاد من دعاء النبى (صلى الله عليه و آله و سلم) تلحق بالمعاملة الأولى؛ أى الشراء، و الرضا المتحقّق فى الآن الثانى بالمعاملة الثانية - المستكشف من دعائه أيضاً موجب لصحة الثانية.

وجوهی ذکر کرده‌اند.

وجه اوّل این که «شاة» اسم جنس است و شامل یک و چند گوسفند می‌شود. **وجه دوم** این که حضرت دینار را به او دادند که شاتی بخرد، ولی معنایش این نیست که حتماً شاة باید قیمتش یک دینار باشد بلکه مراد این است که سقف قیمت آن یک دینار باشد و در صورتی که کمتر بود، مازاد آن یک دینار را برگرداند. و لعل فی الواقع چنین بوده که عروه یک گوسفند را مثلاً به نیم دینار خریده است، که این شراء فضولی نیست چون وکالت داشته است، سپس یک گوسفند دیگر را به نیم دینار دیگر خریده باشد، بنابراین فقط شراء در یک گوسفند فضولی است و شراء دیگر فضولی نیست، حتّی اگر عروه هر دو گوسفند را در یک بیع خریده باشد.

عرض می‌کنیم اما این که «شاة» اسم جنس باشد، واقعاً خلاف ظاهر روایت است و بعید نیست تنوین «شاة» - به قرینه «أضحیه» که در برخی روایات دیگر آمده است - تنوینی باشد که افاده‌ی وحدت می‌کند. بنابراین از این طریق نمی‌توان اثبات کرد بیع عروه فضولی نبوده است.

اما در مورد **وجه دوم** عرض می‌کنیم به هر حال چون عروه دو گوسفند خریده، معامله نسبت به یکی فضولی بوده است - اگر بیوع مترتب بر هم باشد، بیع دوم فضولی است ولی اگر مترتب نباشد، نمی‌توان گفت کدام فضولی و کدام غیر فضولی است و علی فرض صحّت بیع باید به قرعه و .. رجوع کرد - . به هر حال چه معامله‌ی اول کلاً فضولی باشد و چه نباشد، معامله‌ی دوم یعنی بیع گوسفند دوم حتماً فضولی است؛ زیرا عروه حق نداشت گوسفند را بفروشد و نیز حق نداشت گوسفند را تحویل داده و ثمن آن را بگیرد. و از این که حضرت عمل او را تایید کردند و فرمودند «بارک الله فی صفقة یمینک» استفاده می‌شود که بعد از الحاق اجازه‌ی مالک، بیع فضولی تصحیح می‌شود.

۷ حاشیة المكاسب (اللیزیدی)، ج ۱، ص ۱۳۵:

قوله و إن وجهنا شراءه أقول بدعوى أن المراد جنس الشاة الصادق على الواحد والمتعدّد أو لأنّه و إن كان المراد شاة واحدة إلّا أن البائع ما كان يرضى إلّا أن يبيع شاتين فتدبر.

۷ إيصال الطالب إلى المكاسب، ج ۷، ص ۳۵:

(- و ان وجهنا شرائه) للشاتين (على وجه يخرج عن الفضولى-) بان نقول: ان التنوين فى: شاة، فى كلام النبى صلى الله عليه و آله و سلم للتمكن، لا للوحدة، فالمراد بها الجنس الشامل للاكثر من واحدة.

۷ الحاشیة الأولى على المكاسب (للخوانسارى)، ص ۶۳:

قوله (و ان وجهنا شرائه) باحتمال ان البائع امتنع عن بيع الواحدة فاشترى الشاتين مقدّمة للوصول الى المطلوب و احتمال ان الاذن كان فى جنس الشاة لا فى شاة واحدة.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدى